موسیقی جدید
مغرب زمین

بنظر میآید که موسیقی «مدرن» تمام تئوری‌های گذشته را بطرز بیرحمانه‌ای از صحنه هنر خارج کرده است.

اگر یك هنرجوی جدی دست از مطالعه کتابهای نظری برداشته و خود را بدامان موسیقی امروزه بیاندازد و باسالن‌های کنسرت موسیقی جدید مأنوس شود بایستی از خطایش درگذشت زیرا موفقیت‌های باخ و بتهوون وسایرین ثابت نموده است که نباید بآسانی تسلیم نظرات کسانی شد که یا بواسطهٔ تنبلی زیاد و یا بیعلاقگی قادر نیستند این موسیقی را درك نموده و بارزش حقیقی آن که مستلزم حسن نیت وقدرت تمرکز زیاد است پی ببرند.

موسیقی جدیدی که مردم را وادار به اعتراض و سوت زدن و « هو کردن » مینماید واجد معنی و روحی است که بمراتب بر آن موسیقی که حضار را بخواب و چرت زدن دعوت مینماید برتری دارد.

آشنائی مختصری با موسیقی‌دانان امروزی این موضوع را ثابت میکند که آنها پس از گذراندن دوره کامل قوانین و اصول وسنن موسیقی قدیم ، با روشهای گوناگونی که خود مبتکر آن هستند به خلق این قبیل موسیقی پرداخته‌اند و در اینصورت باعلم به آنکه آنها قادرند آثاری مطابق اصول گذشته بوجود آورند ، کمال بی ـ

انصافی است که موسیقی آنها را به « جار وجنجال وهیاهو » تعبیر کنیم وعذر آنها را بااین شدت وخشونت بخواهیم.

البته هرقدر درجه اشتیاق ما بیشتر شود بهتر در می‌یابیم که روش پیشوایان آثار مدرن یا مکاتب آنها روی پایه های محکم اصول دوره های گذشته بنا شده و اشتباه محض است اگر تصور کنیم که روش مزبور هیچگونه بستگی با هنر قدیم ندارد.

همانطوریکه اصول هنری نقاشی جدید در هنر کهن ملل مختلف سوابق و نظائری دارد روشهای جدید موسیقی نیزگاه و بیگاه درآثار استادان قدیمی دیده میشود.

نمونه‌های بارزی از آکور های تنال درآثار پرسل (۱۶۹۵-۱۶۵۸) و اشل ۱۲ صدائی دریکی ازآثار « جان‌بول » بنام «باکره‌ها» دیده میشود.

باخ وموزار و بتهوون که بااستفاده ازفواصل اشل ماژور ارضاء نمی‌شده‌اند، بیشتر ازفاصله ششم کوچك بجای بزرگ استفاده نموده‌اند همچنین «پری»(Parry) غالباً هفتم‌های کوچك را به بزرگ ترجیح داده و «الکار» در تن های کوچك ، فرم ملودیك پائین رونده را برای کادانس های خود (بجای بالا رونده) انتخاب نموده است.

اولین استعمال اشل ۱۲صوتی‌را درکنسرتوهای ویلن «ویوالدی» وفانتزیها وفوگ‌های «باخ» میتوان مشاهده نمود . موسیقی‌دانان گذشته همیشه سعی داشته‌اند که روز بروز کارهای تازه‌ای به‌فرهنگ آکور ها اضافه کنند، همانطورکه باخ از آکورهای هفتم کاسته استفاده‌های زیادی نموده و بتهوون به نهم کوچك ـ که بدان علاقمند بوده ـ پرداخته ودبوسی و شونبرگ و راول از دو چهارم (مساوی) و اشتراوس‌ازترکیبات‌تنال (Combinaison Tonale) استفاده‌نموده‌اند.

باآنکه باید ارزش مخصوصی برای ارتباط میان هنر امروز باگذشته قائل بود ، معهذا باید تمایلات آرمونیك جدید را باروشن‌بینی‌وحسن‌نیت، مطالعه نمود. پیشرفتهای متعدد وسریع موسیقی تمام موانع را ازمیان برداشته ودرنتیجه یك زبان تازه موسیقی ایجاد نموده است.

اگر بناست هنری در دنیا برقرار باشد ، باید متکی به‌تجربیات‌گذشتگان و باتوجه به‌جریان هنرآینده باشد . اغلب اساس آموزش آرمونی برروی ظواهر کتابهای درسی بوده و به‌هوش که عامل مهمی در ذوق وسلیقه موسیقی است یا اصلا توجهی مبذول نشده ویا بقدری این توجه جزئی بوده است که قابل بحث نمیباشد . روش آموزش آرمونی بوسیله نامگذاری آکور ها غالباً فکر غلطی ایجاد میکند

در صورتیکه آکور بخودی خود هیچ معنائی در بر ندارد و فقط ممکن است تأثیر مبهمی ایجاد کند.

قابلیت انعطاف بیشتری درتکنیك، آهنگسازرا به‌طرزبیان قویتر ووسیع‌تری مجهز میکند واورا برآن میدارد که خودرا ازقیود مبتذل برهاند.

شنونده‌ای که نتواند میان اینگونه آزادیهای استادانه و ناشیگریهای عجیب فرق بگذارد باید به‌عدم تفکر او ایمان داشت . شخص عاقل از کار معمولی متعجب میشود وغیرعاقل ازغیر معمولی به شگفت میآید.

اگر هنرمندان کارهای بازاری را ندیده میگیرند ودرجستجوی « چیزهای » تازه‌ای هستند ایرادی بآنها وارد نیست زیرا کاملا طبیعی رفتار کرده اند . آهنگساز باید خلوص نیت‌داشته وزبانی راکه برایش طبیعی است بکار ببرد، تکنیك تازه‌تری‌را درپیش‌گیرد تادرنتیجه خیلی ازرازهای زبان موسیقی فاش شود و ارزش وقابلیت‌حقیقی بیان‌موسیقی ظاهر گردد.

دراین عصر که هر چیزی دربوته آزمایش قرار میگیرد طبیعی بنظر میرسد اگر مصنفین اصولی‌راکه تا بامروز موردقبول و احترام بوده است زیرپا بگذارند.

برهیچکس پوشیده‌نیست که استثناءات متعددی مربوط به‌تحریم استعمال‌پنجم‌ها واکتاوهای پی‌درپی وجود دارد که دارای اصول پابرجائی میباشد. ادعای اینکه « اگر دو یاچند بخش بطور پنجم‌های پی‌درپی‌حرکت کنند، فکر وهدف بخش‌نویسی (Part Writing) ازمیان میرود » چندان صحیح نیست زیرا این موضوع بطرز تقسیم بخش‌ها وموضوع آکسان وسبك آرمونی بستگی‌دارد . بعلاوه بعضی ازپنجم‌ها دارای کیفیات مخصوصی است. «شوپن» پنجم‌های خودرا درآکورهای ماژور بکار برده وپنجم‌های « گریك» بشکل نامطبوع بکاررفته‌است. دریکی ازقطعات«هایدن» که برای سازهای زهی نوشته شده ، حداقل هفت قاعده از قواعد کتابهای آموزشی زیرپاگذاشته شده است .

بکار بردن آکور بشکل معکوس دوم را میتوان در روی تمام درجات اشل درآثار استادان قدیم مشاهده‌نمود همانطورکه باخ به‌آکورهای چهاروشش پی‌درپی وچهارم‌ها درباس علاقه مفرطی داشته است.

هفتم‌های مضاعف درکوارتت زهی شماره ۱۲ بتهوون ونوت محسوس‌تکرار شده دراتود پیانو شماره ۲ « ماك داول » ودراتود دومینور استراوینسکی، همچنین

استعمال آزادتری از نوتهای پاساژدر کنسرتو پیانوی شومان همه نمونه‌هائی ازاستعمال اصول هنری جدید میباشد.

این بدعت‌ها که کم کم توسط موسیقی‌دانان گذشته پایه گذاری شده ثابت میکند که موسیقی درتمام دوره ها پابپای تمام شئون وترقیات علمی واجتماعی بسیر تکامل خود ادامه داده وبتدریج چه ازنظر اشل و ریتم وچه ازنظر رنگ آمیزی وفرم و سایر عوامل خودرا بسرحد تحولات بزرگ مانند موسیقی تنال و طریقهٔ پنج نوتی دبوسی و پولی‌تنال وآتنال (بدون تنالیته) و بالاخره تکنیك سریل (Sérielle) با دود کافونیك و پولی ریتمیك رسانیده است . بدون شك بدعت های تازه‌ای که موسیقی دانان آینده بوجود خواهند آورد فرهنگ موسیقی آینده را کاملتر خواهد نمود و افقهای جدیدی بر آن گشود ، همچنانکه همهٔ آهنگسازان گذشته که آثارشان بجای مانده و امروزه مورد احترام هستند ، با بدعت‌های خود به‌قلمرو بیان‌موسیقی افزوده‌اند .

مصطفی پورتراب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی